

نهضت فعال بود. در سال ۱۳۳۹ برای ادامه تحصیل به آمریکا رفت و در رشته داروشناسی و نیز بخش تخصصی غده‌شناسی^۴ به درجه دکترا نائل آمد. مدتی در مؤسسه تکنولوژی ماساچوست، مطالعه و تحقیق کرد، سپس در دانشکده پزشکی هوستن با عنوان دانشیار به تدریس پرداخت.

دکتر یزدی از فعالترین رهبران نهضت آزادی در آمریکا و نیز از طرفداران مبارزه مسلحه بود. وی همراه با چند تن از یاران خود در تابستان ۱۳۴۳ برای فراگیری آموزش چریکی به مصر رفت و مدت دو سال در آن کشور بود، سپس در لبنان به چمران پیوست. در سال ۱۳۵۷ همزمان با تبعید آیت‌الله خمینی از بغداد، به ایشان پیوست. پس از پیروزی انقلاب مدتی معاون نخست وزیر بود، سپس به جای دکتر سنجابی وزیر خارجه دولت مؤقت شد. یزدی، مردی هوشمند و نویسنده‌ای زبردست به شمار می‌رود. وی، در درک و تحلیل مسائل سیاسی از تبحر خاصی برخوردار است. درباره فعالیتهای سیاسی یزدی، در سالهای بعد از انقلاب، به تفصیل سخن خواهیم گفت.

مصطفی چمران؛ در سال ۱۳۱۱ در یک خانواده مذهبی ساکن جنوب تهران متولد شد. تحصیلات متوسطه را در دارالفنون و دبیرستان البرز تهران به پایان رسانید. از سنین نوجوانی عضو انجمن اسلامی دانشجویان بود. در سال ۱۳۳۲ در دانشکده فنی دانشگاه تهران به ادامه تحصیل پرداخت، در همین زمان به عضویت نهضت مقاومت ملی درآمد و در توزیع و پخش نشریات نهضت در دانشگاه فعال بود. چمران در سال ۱۳۳۸ دوره دانشکده را با رتبه ممتاز به پایان رسانید، پس از یکسال تدریس، با استفاده از بورس تحصیلی به ایالات متحده آمریکا رفت، ابتدا در تگزاس و سپس در دانشگاه برکلی کالیفرنیا، به تحصیلات عالی ادامه داد. او از برجه‌ترین دانشجویان ایرانی بود و طی سه سال به درجه دکترا در رشته الکترونیک نائل آمد. چمران در کالیفرنیا، انجمن اسلامی دانشجویان را ایجاد کرد. پس از فراغت از تحصیل، به استخدام کمپانی «بل» در نیویورک درآمد. در سال ۱۳۴۳ به خاورمیانه سفر کرد و مدت دو سال همراه با یاران نهضت آزادی در مصر، سپس در لبنان تعلیمات چریکی را فرا گرفت. با امام موسی صدر رهبر شیعیان لبنان، و جنبش آمل، همکاری نزدیک داشت. پس از پیروزی انقلاب سال ۱۳۵۷ به ایران بازگشت و مدتی در کابینه مؤقت، وزیر دفاع بود.

دکتر چمران یک انقلابی پرشون، مسلمانی متعهد و مبارزی شجاع بود. در آغاز جنگ ایران و عراق مقام وزارت دفاع و کرسی نمایندگی مجلس را رها کرد و در رأس یک گروه چریک، که خود افراد آن را آموزش داده بود، به جبهه رفت و چند ماه در خط اول جبهه، با دشمن متجاوز جنگید و سرانجام در ۳۱ خرداد ۱۳۶۰ به شهادت رسید.

صادق قطبزاده؛ متولد سال ۱۳۱۵ در اصفهان از یک خانواده ثروتمند بازاری بود. تحصیلات دبیرستانی را در دارالفنون تهران به انجام رسانید. از نوجوانی به فعالیتهای سیاسی پرداخت و از هوانواهان جبهه ملی بود. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به عضویت نهضت مقاومت ملی درآمد. در سال ۱۳۳۷ برای ادامه تحصیل به ایالات متحده آمریکا رفت و از همان آغاز کار، با دیگر دانشجویان به فعالیتهای سیاسی پرداخت. در شهریور ۱۳۳۹ (سپتامبر ۱۹۶۰) همزمان با تجدید فعالیت جبهه ملی دوم، همراه ۱۷ تن دانشجویان ایرانی طرفدار جبهه ملی، در برابر ساختمان سازمان ملل (نیویورک) علیه شاه تظاهراتی ترتیب داد. خبر این تظاهرات، با تفسیرهای گوناگون، در رسانه‌های خبری آمریکا انتشار یافت. در انتخابات کنگره انجمن دانشجویان ایرانی در میشیگان^۵ در سپتامبر ۱۹۶۰ در اعتراض به سخنان اردشیر زاهدی در نطق افتتاحیه کنفرانس، همراه با دیگر دانشجویان مانع سخنرانی او گردید، و به کوشش او، نامزدهای ملیون (قطبزاده، شاهین فاطمی، سیروس پرتوی و...) به عضویت هیئت مدیره انجمن انتخاب شدند. در ژانویه ۱۹۶۱ (دیماه ۱۳۳۹) در مراسمی که در یکی از هتل‌های شهر واشینگتن برپا شده بود، سخنان تندی علیه محمدرضا شاه گفت و ضمن مشاجره با اردشیر زاهدی، سفیر ایران در آمریکا، به صورت وی سیلی زد. این حادثه نیز، در مطبوعات آمریکا و اروپا انتشار یافت.

در سازمان جبهه ملی ایران در آمریکا، به رهبری دکتر شایگان، قطبزاده به عضویت شورای مرکزی جبهه انتخاب شد. چندی بعد، سفارت ایران از تمدید گذرنامه دانشجویی او خودداری کرد. درنتیجه اقامت او در آمریکا و ادامه تحصیل وی دچار اشکال گردید. در پایان سال ۱۳۴۱ به اروپا و لبنان رفت و به فعالیت ضد رژیم ادامه داد. از اواسط دهه ۱۳۴۰ به بعد، قطبزاده دائماً بین اروپا، آمریکا، کانادا و خاورمیانه رفت و آمد می‌کرد و مدتی در مصر به طی دوره آموزش چریکی پرداخت. وی، رابط

اصلی بین جامعه دانشجویان مسلمان و رادیکالهای کشورهای عرب بود و با رهبران نهضت آزادی در آمریکا ارتباط داشت. در سال ۱۳۵۵ سواک یکی از جنایتکاران حرفه‌ای را در پاریس برای کشتن او به خدمت گرفت، ولی شخص مزبور موضوع را به پلیس فرانسه اطلاع داد. خبر این موضوع مورد بحث مطبوعات فرانسه قرار گرفت.^۶ از اواسط دهه ۱۳۵۰ روابط قطب‌زاده با سران نهضت آزادی در تهران به سردی گرایید. پس از پیروزی انقلاب در معیت آیت‌الله خمینی به تهران آمد. ابتدا، مسئولیت اداره امور صدا و سیما ایران را به عهده داشت، سپس مدتها وزیر امور خارجه شد. در جریان گروگانگیری و اشغال سفارت امریکا در تهران کوشش زیادی برای حل آن مستله، که به صورت یک معصل جهانی درآمده بود، به عمل آورد. در انتخابات دوره اول ریاست جمهوری نامزد شد. سرانجام در تابستان ۱۳۶۱ به اتهام توطئه علیه حکومت جمهوری اسلامی ایران محاکمه و اعدام شد.

**

فکر ایجاد نهضت آزادی در خارج از کشور را علی شریعتی، که از سال ۱۳۳۸ برای ادامه تحصیلات عالی به اروپا رفته بود و از فعالان جبهه ملی در فرانسه بود، عنوان کرد. وی نامه‌ای به تاریخ ۲۴ سپتامبر ۱۹۶۲ (آبان ۱۳۴۱) برای هواخواهان نهضت آزادی فرستاد و لزوم ایجاد نهضت آزادی را در خارج از ایران تأکید کرد، در عین حال خاطرنشان ساخت که انجام این مهم باید به آینده موكول شود و کوشش در تقویت جبهه ملی در اروپا، در اولویت قرار گیرد؛ همچنین نهضت آزادی زیر چتر حمایت جبهه ملی باشد.

در اواخر سال ۱۳۴۱ بنیانگذاران نهضت آزادی در خارج از کشور، در پاریس اجتماع کردند و درباره ایجاد سازمان مزبور به توافق رسیدند. قرار شد نهضت مانند «سایه» وجود داشته باشد و به طور علنی فعالیت نکند.^۷

متعاقب سرکوب قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، شریعتی، چمران، یزدی و دیگر فعالان نهضت آزادی در خارج از ایران^۸، بدین نتیجه رسیدند که شیوه مبارزه علیه رژیم

6. J.C. Guillepaud «Les Tribulations d'un Tueur de la Savak», le Monde, Apr. 8, 1977, p.2.
7. مصاحبه با دکتر ابراهیم یزدی، ۱۷ اسفند ۱۳۶۹، نهران.

8. این افراد از اعضای شورای ۱۵ نفره نهضت آزادی در خارج از کشور بودند: شریعتی، چمران، یزدی، قطب‌زاده، پرویز امین، فریدون سحابی، ابوالفضل بازرگان، محمد توسلی، بهرام راستین....

محمد رضا شاه باید تغییر یابد و به تبرد مسلحانه تبدیل شود؛ انقلاب در الجزایر، کوبا و موقعيت‌های انقلابیون آن کشورها، جوانان ایرانی هوانخواه مبارزه قهرآمیز را تحت تأثیر قرار داده بود و آنها را به فکر دستیابی به اسلحه و آموزش جنگگاهی چریکی انداخت.

علی شریعتی، با سابقه همکاری با روزنامه المذاهد، ارگان جبهه آزادیبخش الجزایر، ترتیب کار را فراهم ساخت. سران انقلابیون الجزایری، ضمن مذاکره با دولت مصر، موافقت جمال عبدالناصر را برای اعزام گروهی از افراد نهضت آزادی ایران به مصر کسب کردند.

مذاکرات مربوط به برنامه اعزام اولین گروه به قاهره برای دوره‌های آموزش چریکی، ابتدا در بیروت با سرهنگ زعلول عبدالرحمن، وابسته نظامی مصر، سپس در سویس (برن) با سرتیپ صفوی، دنبال شد و سرانجام در اواسط دی ۱۳۴۲ اولین گروه پنج نفری شامل: چمران، یزدی، بهرام راستین، پرویز امین و شریفیان وارد قاهره شدند، و چندی بعد قطب زاده نیز به آنها پیوست.

روز ۹ ژانویه ۱۹۶۴ اولین جلسه آشنایی هیئت ایرانی، تحت عنوان نمایندگان «سازمان مخصوص اتحاد و عمل» (سماع) و نمایندگان دولت مصر، به ریاست کمال الدین رفت معاون رئیس جمهوری مصر، برگزار شد. در اجلاس روزهای ۱۱ و ۱۳ ژانویه، اصول مرامی و سیاست خارجی و داخلی سازمان (سماع) وسیله هیئت مصری تسلیم جمال عبدالناصر رئیس جمهوری گردید.^۹

درباره برنامه آموزش نظامی - سیاسی اعضا سازمان (سماع) و دیگر افرادی که با

۹. خلاصه اصول مرامی و سیاسی «سازمان مخصوص اتحاد و عمل» بدین شرح بود:

تأکید به همکاری و کمک ملل مسلمان به یکدیگر؛ پشتیبانی از نهضت ملی و ضد استعماری کشورهای اسلامی به منظور طرد استعمار و ایجاد حکومت مردم بر مردم؛ توسعه روابط فرهنگی و اقتصادی و سیاسی میان کشورهای آزاد شده اسلامی و تنظیم روشهای واحد و مشترک در صحنه‌های بین‌المللی؛ پشتیبانی از جنبش وحدت عرب به عنوان عامل مؤثر راه‌یابی‌خش مسلمانان زیر یوغ استعمار و حکومتهای دست‌نشانده، تلقی سازمان از تشکیل دولت اسرائیل به عنوان یک توطنه از جانب امپریالیسم و استعمار و دشمن اسلام و مرکز تحریکات و توطنه‌های دانسی ضد ملی و ضد اسلامی؛ هوانخواهی از تز «بی‌طرفی مشتبه» دکتر مصدق؛ کوشش برای تحقق نظام جمهوری و رژیم اقتصادی سوسیالیستی متکی بر جهان‌بینی خدابرستی؛ محکوم دانستن سیاست‌های خارجی در خلیج فارس.... (استخراج از متن اصول مرامی و سیاسی سازمان سمع. متن کامل آن در اختیار مؤلف است).

معرفی سازمان برای طی دوره‌های نظامی و چریکی معرفی می‌شدند، توافق به عمل آمد و در تاریخ ۱۵ ژانویه ۱۹۶۴ موافقتنامه‌ای در این مورد بین هیئت ایرانی و مصری به امضا رسید.

«سازمان مخصوص اتحاد و عمل» نخستین سازمان مخفی ایرانی بود که برای انجام مبارزه مسلحه‌انه با رژیم کودتا در صدد فراگیری شیوه جنگ چریکی برآمد. برای انتخاب افراد حائز شرایط در ایران و اعزام آنها به مصر، جهت طی دوره‌های چریکی، با تهران تماس داشت. در آن موقع بازگان، آیت‌الله طالقانی و دکتر یدالله سحابی در زندان بودند ولی با هیئت ایرانی در مصر ارتباط داشتند. صدر حاج سید جوادی و رضا رئیسی در ایران، ترتیب انتخاب و اعزام افراد را به مصر، برای طی دوره چریکی، به عهده داشتند. دکتر رضا رئیسی، با نام مستعار (احمد نطاق) در ایران و خارج از ایران، مسئولیت تشکیل خانه سازمانی و اعزام افراد را به عهده داشت. وی پس از طی دوره چریکی در مصر، به ایران بازگشت و وظیفه خود را با شایستگی انجام داد.

اولین دوره عمومی آموزش گروه، در ۱۹ اوت ۱۹۶۴ (تابستان ۱۳۴۳) تشکیل شد. پنج تن از افراد هیئت اعزامی (چمران، یزدی، بهرام راستین، پرویز امین و شریفیان) دوره چریکی را به مدت ۸۴ روز در اردوگاههای آموزشی قاهره طی کردند.^{۱۰} در دوره دوم شش تن و در دوره‌های سوم و چهارم در سال ۱۳۴۴ حدود بیست تن دوره آموزش نظامی، سیاسی، چریکی را گذراندند. مفیدترین دوره‌ای که افراد ایرانی طی کردند، سازماندهی مخفی بود و در نتیجه این آموزش، سازمان (سماع) و افراد آن در دوره فعالیتهای سیاسی و آموزشی در تهران و خارج از کشور، به وسیله ساواک شناخته نشدند. برنامه آموزشی سازمان مخصوص اتحاد و عمل در مصر، تا اواسط سال ۱۳۴۵ ادامه داشت. در این موقع روابط هیئت ایرانی با مقامات مصری به تیرگی گرایید، زیرا دولت مصر انتظار داشت افراد گروه در تبلیغات ضد رژیم ایران، از طریق رادیو صوت‌العرب در قاهره، با آنها همکاری کند. از سوی دیگر جمهوری متحده عربی (مصر) در تبلیغات خارجی خود، به سود منافع کشورهای عرب و علیه تمامیت ارضی ایران عمل می‌کرد.

۱۰. برای اینکه افراد در اردوگاهها و در معرفی به مقامات مصری شناخته نشوند، نام مستعار داشتند. به عنوان مثال: نام مستعار چمران (جمال) یزدی (کمال) پرویز امین (عباس) بهرام راستین (حسین) شریفیان (ادریس) بود.

خلیج فارس را «خلیج عربی» و خوزستان را «عربستان» می‌نامید. همچنین دولت مصر تأکید داشت سازمان «سماع» با خسرو قشقائی و افراد او، که در مصر آموخت چریکی می‌دیدند، ائتلاف کند، ولی «سماع» همکاری با قشقائی را به دلایل سیاسی و امنیتی مفید نمی‌دانست.

مهمترین اختلاف مورد بحث بین هیئت ایرانی و مقامات مصری، تبلیغات ضد ایرانی رسانه‌های خبری مصر بود، و نهضت آزادی ایران و سازمان «سماع» آن را مغایر اهداف خود، که دفاع از استقلال و تمامیت ارضی ایران بود، می‌دانست و چون طی چند بار مذاکرات با نمایندگان دولت مصر در اعتراض به شیوه تبلیغاتی و سیاسی جمهوری متحده عرب به نتیجه نرسید، هیئت ایرانی تصمیم به قطع برنامه آموزشی و انتقال افراد به اردوگاههای فلسطینی گرفت. بدین ترتیب، صحنه فعالیت نهضت آزادی در خارج از کشور، پس از ترک مصر، به خاورمیانه انتقال یافت و لبنان مرکز ستاد بود.

در اواخر سال ۱۳۴۵ مأموریت فعالان نهضت آزادی، در اروپا و خاورمیانه بدین شرح بود: دکتر چمران در قاهره برای نظارت بر افرادی که آخرین کلاس‌های آموزشی را طی می‌کردند و ترتیب اعزام آنها به نقاط دیگر در خاورمیانه و اروپا؛ دکتر محمد توسلی و پرویز امین در بغداد و بصره به منظور برقراری ارتباط با ایران؛ دکتر ابراهیم یزدی در بیروت برای هماهنگ ساختن برنامه‌های عملیات آینده؛ قطبزاده در پاریس مأمور تبلیغات بین‌المللی؛ رضا رئیسی در ایران، برای تماس با مجاهدین و ترتیب اعزام افراد به اردوگاههای فلسطینی. افراد دیگری نیز به انگلستان، آلمان، الجزایر و دیگر کشورهای اروپایی اعزام شدند.

در آن موقع، سازمان آزادیبخش فلسطین هنوز قدرتمند نشده بود. جنگ سوم اعراب و اسرائیل در تابستان ۱۳۴۶ (ژوئن ۱۹۶۷) و شکست ارتشهای عرب، دیگرگونیهایی در اوضاع سیاسی و اجتماعی لبنان فراهم ساخت و امکان فعالیت افراد نهضت آزادی را در آن کشور دچار اشکال نمود و سرانجام پس از مدتی گروه مزبور پراکنده شد. قطبزاده به پاریس رفت، یزدی و چمران به آمریکا رفتند. برخی در کشورهای اروپا ماندگار شدند و چند تن به ایران بازگشتند.

سال ۱۳۴۶ برای همه سازمانهای مخالف رژیم، در خارج از ایران، آغاز دوران رکود بود. جبهه ملی در اروپا و آمریکا فعالیت چشمگیری نداشت. کنفراسیون دانشجویان ایرانی در اختیار عناصر چپ بود. انشعابیون حزب توده، با چریکهای مارکسیست

فلسطینی و ظفار مربوط شده بودند و روزنامه باختر امروز را به نام «باختر امروز خاورمیانه» منتشر می‌کردند، عده‌ای نیز به ویتنام رفتند و دوره چریکی دیدند.

در ایران نیز اپوزیسیون سرکوب شده بود. مبارزان جوان و چریکهای آینده سرگرم بحث درباره نحوه مبارزه و سازماندهی بودند. برادران قشقائی فعالیتی نداشتند. برخی از فعالان سابق جبهه ملی در صدد بودند با شاه آشتب کنند.^{۱۱} در این دوره دوران فعالیت گروههای مخالف در اروپا و آمریکا منحصر بود به انتشار اعلامیه‌هایی علیه شاه و ترتیب دادن تظاهراتی علیه او، به هنگام مسافرتش به کشورهای اروپای غربی.

این دوره رکود فعالیت سازمانهای اپوزیسیون، همزمان با تبلیغات پرس و صدای انقلاب سفید، به مدت سه سال — تا اواسط سال ۱۳۴۹ — ادامه یافت. در این موقع، لبنان مرکز فعالیت چریکهای فلسطینی و دیگر گروههای رادیکال کشورهای عرب بود. در اوخر سال ۱۳۴۹ دکتر مصطفی چمران برای از سرگیری مبارزه سیاسی، به لبنان رفت. وی، در لبنان با امام موسی صدر^{۱۲}، رهبر شیعیان لبنان، دوستی و ارتباط داشت و در ایجاد سازمان چریکی شیعیان («امل») نقش اساسی ایفا نمود. چمران، در جنوب لبنان (۸ کیلومتری شهر صور) در کنار یکی از اردوگاههای فلسطینی یک مدرسه صنعتی تأسیس کرد. در این مدرسه، که دوره آن دو سال بود، نوجوانان روستاهای شیعه نشین دروس فنی و نظامی، و نیز آموزش ایدئولوژیکی فرا می‌گرفتند و پس از پایان تحصیل به روستاهای خود می‌رفتند. در همین دوران، سازمان مجاهدین خلق ایران، چند تن از اعضای خود را برای طی دوره چریکی، به اردوگاههای سازمان آزادیبخش فلسطین فرستاد؛ چمران با این افراد نیز ارتباط داشت.

از سال ۱۳۵۰ فعالان نهضت آزادی در اروپا و آمریکا و خاورمیانه، فعالیت خود را توسعه دادند. دکتر یزدی و قطبزاده، هر چند ماه یکبار، به لبنان می‌رفتند و گاه، در عراق با آیت الله خمینی که به آنجا تبعید شده بود، ملاقات می‌کردند. همچنین نشریه پیام

۱۱. شاهین فاطمی به ایران آمد و با شاه ملاقات کرد. گفته شد مذاکراتی با مقامات دولتی در باب ایجاد یک دانشگاه آزاد خصوصی انجام داده بود.

۱۲. موسی صدر، فارغ التحصیل دانشگاه تهران در رشته حقوق بود. در اوخر دهه ۱۳۴۰، در زمان حکومت دکتر مصدق به لبنان رفت، وی طی مدت کوتاهی به عنوان یکی از چهره‌های سیاسی و مذهبی لبنان و خاورمیانه درآمد. امام موسی صدر برای پیشبرد اهداف سازمان امل، مسافرتها را زیادی به کشورهای عرب کرد که آخرین آن در تابستان ۱۳۵۷ سفر به لیبی و ناپدید شدن او بود.

مجاهد، ارگان نهضت آزادی و انجمنهای اسلامی را در آمریکا منتشر کردند. در اوایل دهه ۱۳۵۰ تیراژ این نشریه به حدود ۶۰۰۰ نسخه رسید و اغلب در اروپا تجدید چاپ می‌شد. در این دوران نهضت آزادی ایران، کوشش خود را در زمینه بالا بردن هرچه بیشتر دانش سیاسی جوانان بر پایه ایمانی مذهبی متمرکز ساخت.

روابط سازمان مجاهدین خلق ایران و نهضت آزادی

از سال ۱۳۴۹ فعالیتهای مسلحانه چریکهای فدائی خلق و سپس مجاهدین خلق، در ایران آغاز شد. بنیانگذاران سازمان فدائیان، سوابق عضویت یا همکاری با حزب توده را داشتند، در حالی که عناصر تشکیل دهنده سازمان مجاهدین خلق ایران، از اعضای رادیکال نهضت آزادی ایران بودند، روابط مجاهدین و نهضت آزادی، طی دهه ۱۳۵۰ تابع تحولات و رویدادهای سیاسی بود. به بیان دیگر، رهبران نهضت آزادی عملیات مجاهدین را به طور کلی تأیید نمی‌کردند. نظریه رهبران نهضت آزادی نیز نسبت به مجاهدین، یکسان نبود. بازرگان با شیوه مبارزه مسلحانه و چپ‌گرای مجاهدین موافق نبود. با این حال، در آغاز فعالیت مجاهدین، در اوایل دهه ۱۳۵۰، نهضت آزادی به این سازمان کمکهای مالی می‌کرد. پس از آزادی آیت‌الله طالقانی و مهندس بازرگان از زندان در سال ۱۳۴۵ طالقانی با رهبران مجاهدین ارتباط داشت و گاه بر سر ایدئولوژی با آنها بحث و مذاکره می‌کرد. شیوه عملیات چریکی مجاهدین، با گرایش چپ برای طالقانی ناخوشایند بود. بازرگان نیز با سوابق و مبارزات آزادیخواهانه‌اش، عملیات تروریستی آنها را تأیید نمی‌کرد. برخی از رهبران و فعالان نهضت آزادی در داخل ایران، مانند مهندس عزت‌الله سحابی، با مجاهدین ارتباط نزدیک داشتند. در سال ۱۳۵۰ طالقانی و عزت‌الله سحابی به اتهام ارتباط با سازمان مجاهدین دستگیر شدند. آیت‌الله طالقانی به تبعید و مهندس سحابی به ۱۲ سال زندان محکوم گردید و تا اوسط سال ۱۳۵۷ در زندان بود.

انجمنهای اسلامی دانشجویان ایرانی در اروپا و آمریکا

فکر ایجاد انجمنهای اسلامی در خارج از کشور، پس از بازگشت گروه چمران از مصر قوت گرفت، در سال ۱۳۴۸، فعالان اولیه این سازمان علی شریعتی، مصطفی چمران، صادق قطبزاده، محمد توسلی و پرویز امین، از نهضت آزادی بودند، سپس صادق

دکتر مصطفی چمران



دکتر چمران در جبهه



ابراهیم یزدی



مهندس عزت الله سحابی



طباطبائی، ابوالحسن بنی صدر، حسن حبیبی و جمعی دیگر به آنها پیوستند. در آمریکا، ابراهیم یزدی فعالترین عنصر سازماندهی انجمن اسلامی دانشجویان ایرانی بود.

از سال ۱۳۴۸ انجمنهای اسلامی دانشجویان در فرانسه، آلمان، اتریش و دیگر کشورهای اروپا تشکیل شد. این انجمنها، که رابط اصلی آنها صادق قطبزاده بود، با دیگر انجمنهای مشابه در کشورهای خاورمیانه؛ لبنان، عراق، سوریه و مصر در ارتباط بودند. انجمنهای اسلامی دانشجویان از نجف و ایران و محتملاً کشورهای دیگر اسلامی کمکهای مالی دریافت می‌کردند و پس از اتحاد با هم در سطح اروپا سازمانی به نام «اتحادیه انجمنهای اسلامی در اروپا» ایجاد کردند.

اتحادیه انجمنهای اسلامی، هر سه ماه یکباره، نشریه‌ای به نام مکتب مبارز منتشر می‌کرد. در شماره ۱۲ این نشریه، که عنوان شماره مخصوص محرم و صفر ۱۳۹۱ هجری قمری داشت، گفته شده بود: «هدف نشریه شناخت و شناسایی چهره واقعی اسلام است». مقالات اساسی آن بیشتر در زمینه اسلام‌شناسی، نیروهای اسلامی و طرق هماهنگی آنها، اتحاد اسلامی و «آیا اسلام خود یک نظام است؟» بود.

در ایالات متحده آمریکا، دکتر یزدی در سازماندهی و اداره انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا فعال بود. وی در هوستون دفتر انتشاراتی تأسیس کرد و کتب و نشریات اسلامی را در سراسر آمریکا، اروپا، کشورهای عرب و نیز ایران پخش می‌کرد. از سال ۱۳۵۳ کتابهایی که اجازه چاپ و انتشار آنها در ایران داده نمی‌شد، در مرکز انتشارات هوستان چاپ و انتشار می‌یافتد؛ برخی از متون این گونه کتابها به زبان انگلیسی برگردانده شد. چند اثر از شریعتی، بازرگان، طالقانی، در آن مرکز تجدید چاپ شد و انتشار یافت. هزینه این عملیات را بیشتر بازاریان تهران تأمین می‌کردند.^{۱۳}

از اواسط دهه ۱۳۵۰، نشریه: پیام مجاهد، به عنوان ارگان نهضت آزادی ایران در آمریکا اخبار مربوط به فعالیتهای انجمن اسلامی دانشجویان را در اروپا، با تیراز وسیع منتشر می‌کرد. درباره عملیات نهضت آزادی ایران، پس از پیروزی انقلاب به تفصیل بحث خواهیم کرد.

بخش سوم

دکتر علی شریعتی

رویدادهای تاریخ معاصر ایران، طی دو دهه پیش از انقلاب سال ۱۳۵۷ را نمی‌توان به درستی نوشت، مگر آنکه از شریعتی به عنوان یک اندیشمند پرجسته سیاسی - مذهبی و معلم رادیکالیسم اسلامی یاد کرد. علی شریعتی در سال ۱۳۱۲ در روستای مزینان، نزدیک مشهد تولد یافت، پدرش محمد تقی شریعتی، اولین معلم او بود. شریعتی تحصیلات متوسطه را در دبیرستانهای مشهد به پایان رسانید. سپس به دانشسرای تربیت معلم رفت و در سن ۱۸ سالگی در یک روستا به معلمی پرداخت. چندی بعد در دانشگاه مشهد مشغول تحصیل شد و در سال ۱۳۳۲ در رشته ادبیات زبان فارسی لیسانس گرفت. مدتی در مدارس خراسان تدریس کرد و در سال ۱۳۳۸ با استفاده از بورس تحصیلی از دانشگاه، به سوربن فرانسه رفت و در سال ۱۳۴۳ در رشته زبان‌شناسی تطبیقی به درجه دکترا نایل شد؛ همچنین در زمینه جامعه‌شناسی نیز مطالعاتی به عمل آورد.

اقامت پنج ساله شریعتی را در فرانسه می‌توان دوره سازندگی شخصیت سیاسی او دانست؛ وی با متفکران معروف و پرجسته‌ای چون لوئی ماسینیون، ژان پل سارتر، ژان برگ، فرانس فانون، جرج گورویچ، و نیز شماری از استادان پرجسته دانشگاه سوربن آشنائی پیدا کرد. در این دوران، از طریق شرکت در فعالیتهای سیاسی دانشجویان ایرانی در پاریس از مسائل جهان سوم آگاهی یافت. در تظاهرات پشتیبانی از انقلاب الجزایر شرکت کرد و در یک مورد مجروح شد و مدتی در بیمارستان بستری گردید. همکاریهای شریعتی با روزنامه ناسیونالیست الجزایری «المجاهد» نقش بزرگی در سازندگی او به عنوان یک مجاز رادیکال ایفا کرد.

در سال ۱۳۴۰ پس از تشکیل نهضت آزادی ایران، به گروه فعالان ایرانی در خارج از کشور مانند ابراهیم یزدی، ابوالحسن بنی‌صدر، صادق قطب‌زاده و مصطفی چمران پیوست. دو سال بعد در جریان کنگره جبهه ملی در ویس‌بادن به عنوان سردبیر روزنامه فارسی زبان ایران آزاد انتخاب شد.

شریعتی پس از گذراندن تز دکتراپیش در سال ۱۳۴۲ به ایران بازگشت، اما در مرز ایران و ترکیه دستگیر شد و مدت شش ماه در زندان بود. وی پس از آزادی اجازه یافت در دیبرستانهای مشهد، به تدریس پردازد؛ مدتی نیز در دانشگاه مشهد به تدریس جامعه‌شناسی اسلام پرداخت، ولی چندی بعد از ادامه کار او در دانشگاه جلوگیری شد. از سال ۱۳۴۴ در حسینیه ارشاد، که با همت گروهی خیراندیش ساخته شده بود، یک سلسله سخنرانی پیرامون اسلام‌شناسی، جامعه‌شناسی و تاریخ اسلام ترتیب داد. سخنرانیهای شریعتی، با استقبال وسیع طبقه جوان و دانشجویان روبرو شد. کتابها و نوشته‌های او با تیراز بی سابقه‌ای انتشار یافت و نوار گفته‌هایی نیز در سراسر ایران پخش گردید.

در مرداد ۱۳۵۲ سواک که از نفوذ کلام و افکار انقلابی شریعتی در میان نسل جوان نگران شده بود، حسینیه ارشاد را بست و نشر و توزیع کتابهای او نیز ممنوع گردید. شریعتی مخفی شد، اما چون پدرس را دستگیر کردند، ناچار خود را تسليم کرد. شریعتی تا سال ۱۳۵۴، به مدت ۱۸ ماه در زندان بود، و اگر اعتراض روشنفکران فرانسوی و دوستانش در مجامع بین‌المللی نبود، مدت بیشتری در زندان می‌ماند. می‌گویند که رهبران الجزایر برای آزادی او فشار آورده‌اند زیرا شریعتی در سالهای اقامت در پاریس از فعالان انقلاب الجزایر بود. وی پس از آزادی حدود دو سال نیز تحت نظر قرار داشت. سرانجام در ۲۶ لوییهشت ۱۳۵۶ با گذرنامه معمولی و با نام علی مزینانی از ایران گریخت و صبح روز ۲۹ خرداد در اثر حمله قلبی در لندن درگذشت. دوستانش ادعا می‌کنند سواک او را به شهادت رسانید ولی مقامات انگلیسی که جسد او را معاینه کردند، مرگش را به علت سکته قلبی تشخیص دادند. رژیم شاه سعی کرد نشان دهد در مرگ او دست نداشته است؛ حتی کیهان روزنامه نیمه رسمی ایران در مقاله‌ای به مناسب درگذشت شریعتی از او و خدماتش تجلیل کرد. جنازه شریعتی با کوشش دوستان و فعالان نهضت آزادی و جبهه ملی، در اروپا و آمریکا، به دمشق فرستاده شد و در گوشه‌ای از حرم حضرت زینب (ع) در حومه دمشق مدفون گردید.

فعالیتهاي سیاسی شریعتی از سالهای پس از کودتای ۱۳۳۲ در مشهد، با عضویت در شاخه نهضت مقاومت ملی شروع شد. شریعتی یکی از سخنگویان و فعالان نهضت مقاومت ملی بود. در تابستان ۱۳۳۶ همراه پدرس و چند تن دیگر از رهبران نهضت دستگیر شد و مدت هشت ماه در زندان قزل قلعه تهران محبوس بود. پربارترین دوران

زندگی او شش سالی بود که در حسینیه ارشاد^۱ با سخنرانیها و نوشتمن مقالاتی درباره اسلام‌شناسی برای هزاران دانشجو فعالیت کرد. شریعتی در این سخنرانیها، تعریف مجددی از اسلام ارائه داد.

سخنرانیهای شریعتی در حسینیه ارشاد آنقدر شهرت پیدا کرد که علاوه بر دانشجویان، عده زیادی از روشنفکران جوان را به خود جذب کرد، به‌طوری که در تابستان ۱۳۵۱ بیش از شش هزار تن دانشجو برای حضور در درس‌های شریعتی ثبت‌نام کردند.^۲

فلسفه سیاسی دکتر شریعتی، ترکیبی است از سنتهای اسلامی، با افکار رادیکالی و انقلابی. براساس اندیشه‌های شریعتی، اسلام بزرگترین انقلاب را در تاریخ اجتماعی و معنوی انسان ایجاد کرد. برداشت شریعتی از جامعه‌شناسی، از قرآن و دیگر منابع اسلامی ناشی می‌شود. از نظر او تنها دو نوع جامعه می‌تواند وجود داشته باشد؛ جامعه متکی بر توحید و جامعه متکی به شرک. وی اختلاف میان دو جهان‌بینی (توحید و شرک) را یک اختلاف ساده نمی‌پنداشد و معتقد است که نبرد تاریخ، جنگ میان این دو جهان‌بینی بوده است و می‌افزاید؛ نبرد تاریخ، نبرد مذهب علیه مذهب است. وی همچنین معتقد بود که مذهب از سوی طبقه حاکم، به عنوان ابزار توجیه استبداد و استثمار مردم مورد استفاده قرار گرفته است...^۳

شریعتی تأکید دارد که بازگشت به اسلام راستین تحت رهبری روشنفکران مترقی صورت خواهد گرفت. وی در کتاب: چه باید کرد؟ می‌گوید: روشنفکران مترقی شارحان واقعی اسلام پویا می‌باشند.^۴ شریعتی در جزوه‌ای به نام انتظار، در تشریح اسلام چنین اظهار نظر می‌کند:

۱. حسینیه ارشاد در سال ۱۳۴۳ به همت چند تن از نیکوکاران ساخته شد. اولین مدیر آن سید علی شاه‌چراغی یکی از وعاظ معروف بود. آیت‌الله مرتضی مطهری، در ایجاد و سازماندهی آن دست داشت، ناصر میناچی و محمد همایون امور مدیریت و روابط عمومی مؤسسه را عهده‌دار بودند. همایون زمین ۴۰۰۰ متری حسینیه را خریداری کرد. هزینه ساختمان آن را بازاریان تأمین کردند. حسینیه ارشاد با کتابخانه و قرائتخانه بزرگ خود، اولین مؤسسه مذهبی بود که به تلویزیون مداربسته مجهز گردید تا مردم از همه نقاط ساختمان سخنرانی را مشاهده کنند و زنان نیز تشویق به حضور در سخنرانیها شوند.

۲. دکتر شریعتی (بنیاد شریعتی و انتشارات همگام، تهران ۱۳۵۸).

۳. علی شریعتی، توحید و شرک.

۴. علی شریعتی، بازگشت، صفحات ۱۱ و ۱۲.

«دو اسلام است؛ یکی اسلام به عنوان ایدئولوژی برای ترقی زندگی و تحول اجتماعی و پیشرفت، و دیگری مجموعه علوم و معارف و دانشها و اطلاعات بسیار از قبیل فلسفه کلام و عرفان و اصول و فقه و رجال اسلام، به عنوان یک «فرهنگ»». اسلام به عنوان ایدئولوژی، ابوذر می‌سازد^۵؛ اسلام به عنوان فرهنگ ابوعلی سینا، و اسلام به عنوان فرهنگ مجتهد می‌سازد. اسلام به عنوان ایدئولوژی روشنفکر می‌سازد. [...] یک فرد تحصیل نکرده ممکن است اسلام را درست‌تر فهمیده باشد و اسلامی تر فکر کند و مسئولیت اسلامی را تشخیص دهد تا یک فقیه عالم اصول یا فیلسوف و عارف.»^۶

شریعتی ضمن تأیید نقش مثبت رهبران مذهبی در سراسر تاریخ تشیع، علمای سنتی را مورد انتقاد قرار می‌دهد و می‌گوید:

«امروز دیگر کافی نیست یکی بگوید من با مذهب مخالفم، یا یکی بگوید من معتقد به مذهب هستم. این دو حرف، بی‌معنی است. باید بعد از این تکلیفش را معلوم کند که کدام مذهب را معتقد است. مذهب ابوذر و مذهب مروان حکم، هردو اسلام است [...] خوب، به اسلام معتقدی، اما به کدام اسلام؟ اسلامی که در کاخ عثمان سر در آخور بیت‌المال، مردم را غارت می‌کند، یا اسلامی که در زبانه تنها و خاموش در تبعید به سر می‌برد؟ [...] اگر می‌گویی مذهب وسیله توجیه فقر است، می‌بینیم راست می‌گویی، عثمان هم همین حرف را می‌زند، اما می‌بینیم که بر سر همین مسئله که اسلام نه تنها توجیه کننده فقر نیست، بلکه توجیه کننده عدالت و برابری و مبارزه با گرسنگی است. برای این و برای همین حرف، بهترین پروردگاری دست اول اسلام قربانی شدند.»^۷

شریعتی، از همه «ایسم‌ها»‌ی غربی، بیزار است؛ با وجود این «مارکسیسم» را جامعترین ایدئولوژی می‌داند که همه جنبه‌های فعالیت انسانی را در جهان‌بینیش در بر

۵. شریعتی در دوران جوانی کتاب «ابوذر غفاری» اثر جودة السحار، نویسنده عرب را ترجمه کرد. در این کتاب ابوذر به عنوان مردی که در دوران معاویه علیه تحریف و مسخ آرمانهای اسلام مبارزه کرد، معرفی شده است. علاقه شریعتی به ابوذر غفاری در سراسر زندگی او ثابت و پایدار ماند و همواره در آثار خود، از اونام برده است.

۶. شریعتی، انتظار، صفحه ۲۱.

۷. علی شریعتی، اسلام‌شناسی، درس ۱۴.

می‌گیرد و شناخت جامعه و تاریخ جدید را میسر می‌سازد. با این حال معتقد است که انسان را تک‌بعدی بار می‌آورد.^۸ وی در عین حال مستمعین و مخاطبان خود را نسبت به اطاعت کورکورانه از مارکسیسم بر حذر می‌دارد و می‌گوید:

«اگر کسی در صدد تقلید از مارکس باشد، نه تنها سوسیالیست خوب و روشنفکر مسئولی در راه جستجوی حقیقت نخواهد شد بلکه توانایی خود را برای قضاوت مستقل و تفکر آزاد نیز از دست می‌دهد.»^۹

او جگیری فعالیتهای شریعتی در حسینیه ارشاد همزمان بود با علنی شدن مبارزات مسلحane سازمان مجاهدین خلق ایران. چند تن از رهبران مجاهدین، شاگردان او در حسینیه ارشاد بودند. مضمون برخی از سخنرانی‌های او در حسینیه ارشاد، مانند «شهادت» در دورانی بود که رژیم شاه، مجاهدین را دسته دسته اعدام می‌کرد. شریعتی در یکی از همان روزها (بهمن ۱۳۵۱) در آغاز سخن، با چهره افسرده و لحنی غم‌انگیز می‌گوید: «امروز برای من سخن گفتن مشکل است.... چه بزرگوارانی در کلاس من بوده‌اند. از خودم شرم می‌آید!»^{۱۰}

هدف اساسی دکتر شریعتی در تمام سخنرانیها و نوشته‌هایش، برانگیختن و به حرکت درآوردن تمامی جامعه بخصوص نسل جوان بود. او، در نامه‌ای به پرسش می‌نویسد:

«صحبت از جامعه‌ای است که نیمی از آن خوابیده‌اند و افسون شده‌اند و نیمی دیگر که بیدار شده‌اند، در حال فرارند. ما می‌خواهیم این خوابیده‌های افسون شده را بیدار کنیم و واداریم که «بایستند» و هم آن فراریها را برگردانیم، و واداریم که بمانند.»^{۱۱}

شریعتی و پیروانش، ضمن رد «مارکسیسم» چین و شوروی را به خاطر روابط دوستانه‌ای که با رژیم شاه داشتند، نکوهش می‌کردند. ملی‌گرایی همراه با تظاهر به

۸. علی شریعتی، بازگشت، صفحه ۱۵ و اسلام‌شناسی، صفحات ۱ تا ۵.

۹. علی شریعتی، اگر باب و مارکس بودند (مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۵۸)، صفحات ۹ تا ۱۱.

۱۰. علی شریعتی، بادنامه شهید جاوید؛ نهضت آزادی ایران در خارج از کشور، تیرماه ۱۳۵۶، صفحه ۳۵.

۱۱. هفت نامه از مجاهد شهید؛ دکتر علی شریعتی، تهران، انتشارات ابوذر، ۱

مسلمان بودن و نیز هواخواهی از رژیم سلطنتی و افتخارات دوران شاهنشاهی را مردود می‌دانستند. به ناسیونالیسمی که پایگاه مردمی نداشت و رژیم، با تکیه بر آن ادعای مشروعیت می‌کرد، پشت کرده بودند. جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی را نمونه مسخر شده این ناسیونالیسم می‌دانستند.

شریعتی و همفکرانش معتقد بودند که اسلام راستین، یک جنبش انقلابی است و وجه اشتراک با دکترین محافظه‌کارانه برخی از علمای سنتی ندارد. شیعه، مذهب پویایی است که به زبان ساده با توده‌ها سخن می‌گوید و می‌تواند میلیونها مسلمان را علیه رژیم شاه برانگیزد؛ دانش جدید و تکنولوژی غرب را، بدون از دست دادن هویت ملی خود پذیرا شود و ایران را به سوی پیشرفت و تعالی رهمنون گردد.

هرچند روحانیون ایران، از شریعتی به عنوان یک اندیشمند مسلمان، یک مبارز رنج دیده و فداکار یاد می‌کنند ولی برخی با افکار و نظریات او در زمینه اسلام‌شناسی و فلسفه اسلامی موافق نیستند و درک و برداشت او را از منابع اساسی اسلامی نظیر «فقه» و «تفسیر» کافی نمی‌دانند.^{۱۲}

شریعتی با صراحة از مکاتب مارکس، نیچه، فاتون و اشخاص دیگری که بحث درباره آنها در محافل سنتی ایران واکنش نامأتوسی داشت، سخن می‌گفت و مخالفتها را از سوی آنها علیه خود بر می‌انگیخت. انتقادات او از طبقه مذهبی، طی دوران فعالیت در حسینیه ارشاد، و به عبارت دیگر پس از اینکه آیت‌الله مرتضی مطهری یکی از علمای مشهور و استاد الهیات دانشگاه تهران، از هیئت مدیره حسینیه ارشاد استعفا داد، آغاز شد. زیرا مطهری معتقد بود که شریعتی از اهداف اصلی مؤسسه دور شده و بیش از حد، بر واقعیت جامعه‌شناسان اسلام، به زبان بُعد فکری آن تأکید می‌ورزد.^{۱۳}

شریعتی در جهان

دکتر شریعتی در جهان به عنوان یک روشنفکر برجسته، متفکر انقلابی و اسلام‌شناس مترقی شناخته شده است؛ عبدالعزیز شاسه‌دینا، یکی از شاگردان شریعتی و استاد فعلی ۱۲. مصاحبه حجۃ‌الاسلام حسن یوسفی اشکوری با روزنامه اطلاعات، سالگرد هجرت علی شریعتی از ایران، بهار ۱۳۶۰ (مه ۱۹۸۱). (متن مصاحبه در نشریه نداء اسلام (ماهنامه اردوزبان، تهران)، جلد ۱، شماره ۴—۳، زوئن-زوئن ۱۹۸۱، صفحات ۴۳، ۱۵، ۱۲ چاپ شده است).

مطالعات اسلامی دانشگاه ویرجینیا، او را ایدئولوگ انقلاب ایران می‌داند. یان ریشار^{۱۴} محقق ایران‌شناس فرانسوی و استاد دانشگاه سوربون، دکتر شریعتی را متفکر انقلابی شیعه می‌شناسد. شاهرخ اخوی، استاد مطالعات دولتی و بین‌المللی دانشگاه کارولینای جنوبی و پژوهشگر بر جسته ایرانی، در مقاله‌ای تحت عنوان: «تفکر اجتماعی شریعتی، افکار و نظریات دکتر شریعتی را از دیدگاه جامعه‌شناسی، مورد نقد و بررسی عالمانه قرار داده و نقش او را فراتر از یک مجاهد راه اعاده تشیع علوی، و بیشتر سخنگوی توده‌هایی که در سراسر جهان از غارت و ستم امپریالیسم رفع می‌برند، دانسته است.

براد هانسن^{۱۵} استاد دانشگاه آمریکایی کالیفرنیا که مسلط به زبان فارسی است، در بررسی جالبی که پیرامون «غرب‌زدگی» از دیدگاه صمد بهرنگی، جلال آل‌احمد و دکتر علی شریعتی به عمل آورده، آنها را نمایندگان سه جریان مشخص مخالف رژیم شاه در ایران دانسته و از شریعتی به عنوان چهره فعال مذهبی غیرروحانی انقلابی یاد کرده است. دکتر حمید عنایت محقق نامدار، مؤلف کتاب اندیشه‌های سیاسی اسلام و فلسفه سیاسی غرب و استاد سابق دانشگاه آکسفورد، شریعتی را سخنران و نظریه‌پردازی می‌داند که نفوذ او را هیچ متفکر مسلمان دیگری در هیچ نقطه‌ای از جهان نداشته است. حامد الگار، استاد کرسی مطالعات خاورمیانه و ایران در دانشگاه برکلی کالیفرنیا، از جمله محققینی است که برای اولین بار آثار دکتر علی شریعتی را در خارج از ایران ترجمه کرد. گردآوری و ترجمه تعدادی از سخنرانیهای شریعتی در کتابی زیر عنوان: «درباره جامعه‌شناسی اسلام از جمله کارهای اوست. مقاله «اسلام به عنوان یک ایدئولوژی؛ تفکرات دکتر علی شریعتی» متن سخنرانی حامد الگار است که در کنفرانس مؤسسه اسلامی لندن ایراد گردید و در کتاب وی تحت عنوان انقلاب اسلامی در ایران درج شده است.

حامد الگار درباره شریعتی می‌گوید:

«... نوشته‌های شریعتی از یک خصوصیت برانگیزende بخوردار است. در این نوشته‌ها، انسان با یک ذهن پویا روبروست. چیزی که در جهان اسلام به ندرت می‌توان یافت. ذهنی که مرعوب غرب نیست و در هیچ یک از ابعاد به مجامله و اعتذار مثبت نمی‌شود. ذهنی که به تجربه کشف و تدوین مجدد یک عقیده کهن دست یازیده است [...] دکتر شریعتی به موفقیتی دست یافت که علماء بدان نائل



آیت‌الله مرتضی مطهری



استاد محمد تقی شریعتی

دکتر علی شریعتی در حسینیه ارشاد



چهاران نجات دهنده مخصوص بآیا خواست سرداران فاتح



دکتر علی شریعتی در زندان

نشده‌اند. برای هدایت یک نسل به سوی اسلام، نمی‌توان تنها به صدور «فتوى» بسته کرد [...] .

به نظر من، کار دکتر شریعتی مهمترین عامل در روند زمینه‌سازی انقلاب بود. صرفنظر از اینکه چه قضاوتی درباره فلان گفته، یا فلان نظریه دکتر شریعتی داشته باشیم، این موفقیت او را نمی‌توان انکار کرد که وی به بخش عظیمی از طبقه متوسط از خود بیگانه، هویت اسلامی بخشد [....] من هنگام صحبت از اقبال، در جمع هندیها و پاکستانیها، همیشه دچار تردید و دودلی می‌شوم، اما فکر می‌کنم اگر روزی آثار شریعتی به حد کافی در زبان انگلیسی موجود باشد، مقایسه‌ای بین نوشته‌های او و سخنان اقبال، در مورد احیای فکر ذهنی در اسلام، نشان خواهد داد که شریعتی به مراتب عمیقتر می‌اندیشیده است.»

شمار دیگری از اندیشمندان خارجی مانند دکتر ا.ح.ح. عبیدی استاد دانشگاه جواهر لعل نهرو در هندوستان، و منگل بیات فیلیپ استاد دانشگاه هاروارد؛ ارونده آبراهامیان، استاد دانشگاه آمریکایی پنسیلوانیا و مُنیر شفیق، تئوریسین انقلاب فلسطین و.... کتب و مقالاتی پیرامون افکار و نظریات دکتر شریعتی نوشته‌اند که بحث درباره آنها در چارچوب این مقاله نمی‌گنجد.^{۱۶}

آثار دکتر شریعتی بالغ بر ۴۰ کتاب است، که بسیاری از آنها به زبانهای انگلیسی، آلمانی، ایتالیایی، فرانسوی، عربی، اردو، راپنی، ترکی استانبولی، کردی و زبانهای جنوب شرقی آسیا، ترجمه شده است.^{۱۷}

* *

اگر شریعتی پس از پیروزی انقلاب، زنده می‌ماند و شاهد دگرگونیهای سالهای بعد از انقلاب و کشمکش‌های رهبران انقلاب بود، چه می‌کرد؟ همچنین نظریات و اندیشه‌های او، در برخورد با مخالفانش به چه صورتی درمی‌آمد؟...

۱۶. برای بررسی مسروچ نظریات اندیشمندان و پژوهشگران یاد شده بالا، درباره دکتر علی شریعتی، رجوع کنید به کتاب ارزنده: شریعتی در جهان؛ نقش دکتر علی شریعتی در پیدارگری اسلامی از دیدگاه اندیشمندان و محققان خارجی، تدوین و ترجمه: حمید احمدی، شرکت سهامی انتشار، چاپ دوم، پاییز ۱۳۶۶، صفحات ۶۸-۴۵.

۱۷. فهرست تعدادی از کتب ترجمه شده دکتر شریعتی به زبانهای انگلیسی، آلمانی، فرانسوی، ایتالیایی، ترکی استانبولی، کردی و اردو، در کتاب: شریعتی در جهان آمده است.

بخش چهارم تکیه گاههای رژیم

برداشت شاه، از دموکراسی

اکنون به بررسی این موضوع می‌پردازیم که برداشت محمدرضا شاه، از دموکراسی و آزادی چگونه بود؛ و به رغم فقدان پایگاه مردمی، با انتکاء به چه قدرتی حکومت می‌کرد؛ چه عناصری تکیه گاه رژیم او بودند؛ و تا چه حد، به استواری این تکیه گاهها، اطمینان داشت؟

نظریه محمدرضا شاه از دموکراسی و برداشت او از حکومت مردم بر مردم، مانند همه دیکتاتورها بود. وی، در هر دوره از سلطنت خود، دموکراسی و آزادی را به نحوی تعبیر می‌کرد؛ در اوایل دهه ۱۳۴۰، همزمان با ابداع انقلاب سفید، از پدرش رضاخان، که در شب سوم اسفند ۱۲۹۹ با شیخون به تهران علیه قانون اساسی قیام کرد و نظام مشروطه را برانداخت، به عنوان کسی که در استقرار مبانی دموکراسی در ایران سهم بزرگی داشته یاد می‌کند. محمدرضا شاه برای اثبات این ادعای خود، «تضعیف قدرت مجلس» را یکی از نشانه‌های مبانی دموکراسی می‌داند و می‌گوید:

«... هنگامی که پدرم ریاست هیئت وزیران را داشت، و پس از آنکه سلطنت سلسله پهلوی را تأسیس نمود، قدرت مجلس را تضعیف کرد و از طرف دیگر، در استقرار مبانی دموکراسی در ایران سهم بزرگی داشت [...] اعلیحضرت فقید به وسیله اصلاح تشکیلات دولتی، اساس دموکراسی را در ایران تقویت نمود...»^۱

برداشت و تعبیر محمدرضا شاه، در دهه ۱۳۵۰ درباره دموکراسی و ابداع «تمدن بزرگ» نوع دیگری است. وی در این دوران، برخلاف دهه ۱۳۴۰ از سیستم دو حزبی هوایخواهی می‌کند و می‌گوید:

۱. محمدرضا شاه پهلوی آریامهر؛ هماوریت برای وطنم، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ چهارم، ۱۳۴۸،

«در کشوری که بر موازین دموکراسی اداره می‌شود، مردم باید در سرنوشت خود مداخله کنند.»^۲

چندی بعد، لزوم ایجاد حزب واحد «رستاخیز» را شرط دموکراسی می‌داند. مخالفان را تهدید به اخراج از مملکت می‌کند. وی، در کتاب «به سوی تمدن بزرگ» در تشریح دموکراسی و رژیم سلطنت در ایران می‌گوید:

«... وضع خاص شاهنشاهی ایران ایجاب می‌کند که به گفته کریستین سن یک پادشاه واقعی در این کشور، نه تنها رئیس مملکت، بلکه یک مرشد و در عین حال یک معلم برای ملت خود باشد.»^۳

در رژیم دموکراسی محمد رضا شاه، اختیار عزل و نصب وزیران، سفیران و همه کارکنان دستگاه دولت از آن او بود. وی به عنوان رهبر، مرشد و معلم، به خود اجازه می‌داد به وزیرانش، که اغلب بی‌شخصیت‌ترین افراد مملکت بودند، و خود را غلام جان‌شار و چاکر او می‌دانستند، توهین و فحاشی کند و به آنها بگوید:

«شماها، مانند «یابو» هستید؛ اگر رکاب بزنم، از جای خود می‌کنید، اگر آرام بمانم، از جا حرکت نمی‌کنید!»^۴

تکیه‌گاه محمد رضا شاه طی پانزده سال آخر حکومتش (از سال ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷) با استفاده از پشتیبانی آمریکا و متحدین غربی آن کشور، بر روی چهار عنصر زیر بود:

— نیروهای مسلح

— ساواک و سازمانهای اطلاعاتی

— دربار و حامیان رژیم

— حزب رستاخیز

ارتش و نیروهای انتظامی، حافظ تاج و تخت سلطنت و عامل پرتوان اجرای مقاصد رژیم و نیروی سرکوبگر مخالفان بود. محمد رضا شاه، تقویت و قدرتمند شدن هر چه بیشتر

۲. همان کتاب، صفحه ۳۳۵.

۳. محمد رضا شاه پهلوی؛ به سوی تمدن بزرگ، صفحه ۷.

۴. دکتر جلال عبداله، ناطرات؛ چهل سال در صحنه، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۸، صفحه ۶۰۴.

نیروهای مسلح را وجهه همت خود قرار داده بود؛ در تجدید سازمان ارتش، تعداد افراد یگانها از ۲۰۰,۰۰۰ تن در سال ۱۳۴۲، به ۴۱۰,۰۰۰ تن در سال ۱۳۵۶ رسید؛ تعداد افراد ژاندارمری از ۲۵,۰۰۰ تن، به ۶۰,۰۰۰ تن افزایش یافت، ناوگان جدید خریداری و سفارش داده شد و سازمان یگانهای گارد شاهنشاهی توسعه یافت؛ بودجه ارتش از ۲۹۳ میلیون دلار در سال ۱۳۴۲ به ۱۸۰۰ میلیون دلار در سال ۱۳۵۲ رسید، و پس از چهار برابر شدن قیمت نفت، بودجه ارتش در سال ۱۳۵۶ بالغ بر ۷/۳ میلیارد دلار گردید.^۵

بین سالهای ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۲ بیش از ۱۲ میلیارد دلار جنگ افزار خریداری شد. سفارش‌های تسليحاتی ایران در سال ۱۳۵۶ بالغ بر ۱۲ میلیارد گردید. در سال ۱۳۵۶ ایران صاحب بزرگترین نیروی دریایی، بین کشورهای خاورمیانه، در خلیج فارس بود. نیروی هوایی ایران پس از اسرائیل، قدرتمندترین نیروی هوایی خاورمیانه و خاور نزدیک به شمار می‌رفت. در زمینه تهیه انرژی اتمی ایران مبلغ ۲۰ میلیارد دلار، برای احداث ۱۲ طرح، طی ۱۰ سال بعد در نظر گرفته شده بود.

علاقه و توجه محمد رضا شاه، تنها به سفارش و خرید تسليحات مدرن، محدود نمی‌شد؛ وی به کلیه امور ارتش، آموزش، زندگی افسران و درجه داران، ایجاد تأسیسات بهداشتی، منازل مناسب، فروشگاههای متعدد و ترقیع افسران، بخصوص در درجات بالا نظارت داشت، برخی از مشاغل و مسئولیتهای غیرنظمی نیز به افسران واگذار شد. به آن گروه نظامیانی که در سال ۱۳۳۲ در کودتا شرکت کرده و موجبات بازگشت او را فراهم ساخته بودند، پاداش و ترقیع داد. افسران مورد نظر را، حتی پس از بازنیستگی، به نظارت و سرپرستی سازمانهای دولتی منصوب می‌کرد. شاه سرنوشت و آینده کشور و سلطنت را در وجود و قدرت نیروهای مسلح می‌دانست. وی، در مصاحبه با یکی از استادان دانشگاههای ایالات متحده آمریکا گفته بود «من مانند لوئی ۱۴ پادشاه فرانسه نیستم که می‌گفت: دولت منم! من می‌گویم: ارتش منم!»^۶

تکیه گاه دوم شاه، سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) بود. این سازمان در سال ۱۳۳۶ با همکاری «سیا» و یاری «موساد» (سازمان اطلاعاتی اسرائیل) تشکیل شد؛ ساواک ۵۳۰۰ مأمور تمام وقت و تعداد نامشخصی مأمور نیمه وقت داشت. ساواک

5. Ervand Abrahamian; Iran Between Two Revolutions, pp. 433—434.

6. B.Bayne, Persian Kingship in Transition (New York, 1968), p. 186.

«چشم و گوش» و مشت محکم شاه محسوب می‌شد. وظیفه اصلی ساواک حراست از شاه در برابر گروههای مخالف، بخصوص چربیکهای مسلح، و ارائه اطلاعات در مورد رویدادهای داخلی و خارجی بود. سپهبد نعمت‌الله نصیری رئیس ساواک، معاون نخست وزیر بود، ولی مستقیماً گزارشهای خود را به شاه تسلیم می‌کرد. ساواک، از چنان بودجه عظیمی برخوردار بود که می‌توانست تمام طرحهای مورد نظر شاه را اجرا کند. ساواک به روزنامه‌ها و مجلات در مورد درج اخبار و مقالات‌شان، رهنمود می‌داد، در مورد همه کسانی که قرار بود به مقاماتی برسند، از جمله نمایندگان مجلس تحقیق می‌کرد. بازجویی و محاکمه افرادی را که علیه رژیم مخاطره‌انگیز بودند، به عهده می‌گرفت؛ رادیو و تلویزیون را زیر سانسور داشت. صلاحیت استخدام همه داوطلبان برای کار در ادارات دولتی، و حتی در مواردی، بخش خصوصی را تعیین می‌کرد. از همه امکانات لازم برای تعقیب و دستگیری، بازداشت، و شکنجه مخالفان برخوردار بود.^۷ ساواک طی ۲۲ سال عمر خود، جنایات زیادی مرتکب شد؛ دهها تن از مردم ایران زیر شکنجه مأموران ساواک جان باختند و یا به دست دژخیمان آن سازمان جهنمی، سربه نیست شدند.^۸

گذشته از ساواک، سازمانهای دیگری به نامهای: بازرسی شاهنشاهی، رکن دوم ستاد ارتش، و دفاتر ضد اطلاعات، از نهادهای امنیتی رژیم بودند. حسین فردوس رئیس سازمان بازرسی شاهنشاهی بود و از دوستان دوران کودکی محمد رضا شاه محسوب می‌شد. وی مراقب عملیات ساواک و توطئه‌های احتمالی در ارتش، علیه شاه بود؛ حتی گزارشهای مربوط به خانواده سلطنتی را به او اطلاع می‌داد.

سومین اهرمی که شاه بر آن تکیه داشت، خانواده سلطنتی و وابستگان آن بودند. این گروه ثروت کلانی در اختیار داشت که به طور دقیق میزان آن مشخص نشده است، دارایی خانواده سلطنتی و وابستگان آن، از چهار منبع گرد آمده بود؛ نخست املاک رضا شاه بود که با کناره‌گیری اجباری او از سلطنت در سال ۱۳۲۰ در اختیار دولت قرار گرفت ولی پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ محمد رضا شاه دوباره آن را تصاحب کرد. بخشی از آن به عنوان کمک به زارعین واگذار گردید، ولی بهای آن را دولت به شاه

۷. از ظهور تا سقوط؛ اسناد سفارت آمریکا (لانه جاسوسی) تنظیم دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، ۱۳۶۶، صفحات ۱۶۴ و ۱۶۵.

8. New York Times, Sep. 21, 1972. Newsweek Apr. 28, 1972.

برگرداند. در جریان اجرای برنامه اصلاحات ارضی، خانواده سلطنتی قسمت عمدۀ املاک را نگاه داشتند. بدین‌سان خواهران و برادران شاه، و نیز فرزندانشان، ثروتمندترین مالکان ایران بودند.

منبع دیگر درآمد شاه و خانواده سلطنتی نفت بود؛ لازم به یادآوری است که عواید حاصل از فروش نفت ایران، به حساب مخصوص شرکت ملی نفت ایران در شعبه بانک «چیس» در نیویورک ریخته می‌شد و از آنجا دلارها به حسابهای دیگر شرکت ملی در شبكات «چیس» در سراسر جهان انتقال می‌یافت، بدین ترتیب هر ماه بانک مرکزی ایران و بانکهای «چیس»، محاسبات پرداختهای شرکت ملی نفت را در دفاتر خود ثبت می‌کردند.

به لحاظ دقیق خاص شرکت ملی نفت ایران، در حفظ اسرار محاسبات بانکی خود، محتملاً دو سه تن از مقامات دفتر مخصوص شاه، دسترسی به دفاتر و محاسبات مربوط را داشتند و می‌توانستند بهفهمند شرکت ملی نفت چه مبلغ از درآمد نفت را به بانک مرکزی و یا به حسابهای محترمانه واریز کرده است.^۹

سفارت آمریکا در تهران، برای اطلاع از میزان درآمد نفت ایران و مبالغی که به حسابهای محترمانه ریخته شده، تحقیقاتی به عمل آورده است؛ در گزارش سفير آمریکا در ایران به وزارت خارجه ایالات متحده در تاریخ ۵ آوریل ۱۹۷۶ گفته شده است که در یک مورد شرکت ملی نفت ایران، باستصدور نفت بین مارس ۱۹۷۵ و ژانویه ۱۹۷۶ مبلغ ۱/۷ میلیارد دلار دریافت کرده ولی فقط ۵۵۸/۸ میلیون دلار از این مبلغ، به حساب درآمد منظور شده و بقیه، یعنی مبلغی بیش از یک میلیارد دلار، ناپذید شده است.^{۱۰}

در یک مورد دیگر، سفارت آمریکا به اختلاف فاحشی در محاسبات شرکت ملی ایران در پایان سال مالی ۱۹۷۷ (۱۳۵۶) برخورد کرد؛ بدین ترتیب که شرکت ملی باست نفتی که مستقیماً فروخته بود مبلغ ۴ میلیارد دلار ارز خارجی به دست آورده بود. سفارت

9. Supplemental Affidavit in Support of Motion for Preliminary Injunction, by Alan Delsman, The Chase Manhattan Bank N.A., vs The State of Iran et al., before Southern District court of New York, Jan. 23, 1980, Docket Number 79 Civ. 6644, Paragraphs 21—38.

10. United States Department Airgram «Iran gold and Foreign Exchange Holding» CERP—0231, Apr. 8, 1976, (Interlock, Mark Hulbert, pp. 66—67).

آمریکا در گزارش به وزارت خارجه ایالات متحده می‌گوید «از این مبلغ ارز خارجی، اقلایک میلیارد دلار کمتر به بانک مرکزی ایران تحویل شده است.»^{۱۱}

سومین منبع درآمد خانواده سلطنتی، عملیات بازرگانی بود؛ با درآمد ناگهانی حاصل از فروش نفت و توسعه فعالیتهای اقتصادی، اعضای خانواده سلطنتی وامهای کلانی از بانکها گرفتند و در امور مختلف تجاری و صنعتی سرمایه‌گذاری کردند. در طی دهه ۱۹۵۰ پهلویها ثروتمندترین سوداگران ایران محسوب می‌شدند، شاه شخصاً مالک چند کارخانه و معدن بود. بستگان وی در یکصد و پنجاه شرکت، شامل بانکها، کارخانه آلومینیوم‌سازی، هتل‌سازی و کازینو و قمارخانه‌ها سهیم بودند. شهرام، پسر اشرف به تنها بی سهامدار عمدۀ هشت شرکت ساختمانی، بیمه، سیمان، پارچه‌بافی و حمل و نقل بود.^{۱۲}

آخرین منبع درآمد پهلویها، بنیاد پهلوی بود. به ادعای بانکداران غربی، این بنیاد، سالانه بیش از ۴۰ میلیون دلار کمک مالی دریافت می‌کرد و محل مناسب و امنی برای زد و بند و فرار از مالیات برخی از اعضای خانواده سلطنتی بود. بنیاد پهلوی در ۲۰۷ شرکت سهم داشت که عمدۀ ترین آنها ۸ شرکت معدنی، ۱۰ شرکت سیمان، ۱۷ بانک و شرکتهاي بيمه، ۲۵ هتل و کازینو، ۲۵ شرکت ساختمان فلز، ۲۵ واحد کشاورزی تجاری و ۴۵ شرکت ساختمانی بودند. به نوشته نیویورک تایمز، بنیاد پهلوی، به عنوان فعالیتهای خیریه و به نفع عامه، سه منبع مهم برای بهره‌برداری بود؛ منبع پولی برای خانواده پهلوی، منبع اعمال نفوذ در بخش‌های مهم اقتصادی کشور و منبع پاداش به حامیان رژیم.^{۱۳} بنیاد پهلوی مدعی بود که درآمدهای آن صرف امور خیریه می‌شد ولی، به استناد گزارش سری ژوئن ۱۹۷۲ سفارت آمریکا در تهران، رقمی در حدود ۴۰ تا ۲۰ درصد درآمدهای بنیاد، به اعضای خانواده سلطنتی می‌رسید.^{۱۴}

11. United States Airgram, «Iran Blance of Payments—Nin Months, Year 2535, 1976 and Forecast 2536» CERP—0102, Feb. 10, 1977. (*Ibid*; p. 67).

۱۲. برای اطلاعات بیشتر پیرامون دارانی پهلوی‌ها، رجوع شود به:

Shahab «The Octopus with hundred Tentacles», chap 3, 1978, pp. 1—5.

13. A. Chittenden, «Bankers say Shah's fortune is well above a billion» New York Times, 10 January, 1979.

۱۴. از ظهور تا سقوط، اسناد سفارت آمریکا (لانه جاسوسی)، جلد اول، صفحه ۳۳۹.

حزب رستاخیز

در سال ۱۳۵۳ محمدرضا شاه، نهاد دیگری را به ارکان سه گانه فوق افزود و آن ایجاد حزب واحد دولتی «رستاخیز» بود. پیش از آن، یعنی در دوره حکومت منوچهر اقبال، سیستم دوحزبی ملیون و مردم برقرار شد؛ سپس در دوره نخست وزیری منصور، حزب ایران نوین ایجاد گردید. پس از کشته شدن منصور، امیرعباس هویدا، حزب ایران نوین را زیر کنترل خود گرفت.

طی دورانی که سیستم دوحزبی ملیون و مردم برقرار بود، محمدرضا شاه، در چند مورد خود را هوانخواه تعدد احزاب در کشور دانست و گفت قصد ندارد سیستم یک حزبی برقرار کند. وی در کتاب مأموریت برای وطنم به این نکته اشاره کرده و گفته است:

«... من چون شاه کشور مشروطه هستم، دلیلی نمی بینم که مشوق تشکیل احزاب نباشم و مانند دیکتاتورها، تنها از یک حزب دست‌نشانده خود پشتیبانی نمایم...»^{۱۵}

در سال ۱۳۵۴ شاه از گفته‌هایش در مورد لزوم تشکیل احزاب عدول کرد. به دستور وی، حزب ایران نوین منحل شد و موجودیت حزب رستاخیز اعلام گردید. شاه گفت:

«در آینده یک حزب وجود خواهد داشت [...] آنهایی که از پیوستن به حزب رستاخیز امتناع کنند، باید به طور پنهانی هوانخواه حزب توده باشند.»^{۱۶}

در جای دیگر، با اخطار به کسانی که در ابراز وفاداری نسبت به اصول سلطنت و قانون اساسی خودداری کنند گفت «این خائنان یا باید به زندان بروند، یا همین فردا از کشور خارج شوند.» وقتی روزنامه‌نگاران خارجی یادآور شدند که این سخن شاه، با گفته‌های گذشته اش، که از سیستم دوحزبی هوانخواهی می‌کرد، مغایر است گفت:

«آزادی عقیده! آزادی فکر! دموکراسی!... با پنج سال سن، اعتصاب و نمایش در خیابانها!... این دموکراسی و آزادی است! معنای این حرفها چیست؟...»^{۱۷}

۱۵. مأموریت برای وطنم؛ محمدرضا شاه پهلوی، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۸، فصل ۸، صفحات ۳۷-۳۳۶.

۱۶. روزنامه کیهان اینترنشنال، ۸ مارس ۱۹۷۵.

17. Quoted by Fitzgerald «Giving the Shah what He wants», p. 82.

فکر ایجاد یک حزب واحد «fra'gir» از سوی چند تن ایرانیانی که در دانشگاههای آمریکا علوم سیاسی - اجتماعی فراگرفته بودند و در سلک مشاوران سیاسی مورد اعتماد شاه درآمده بودند، به شاه القا شد. اینان، تحت تأثیر نظریات ساموئل هانتینگتون^{۱۸} استاد علوم سیاسی دانشگاه هاروارد قرار داشتند و بر این عقیده بودند که راه رسیدن به ثبات سیاسی و پیشرفت، در کشورهای در حال توسعه، ایجاد یک حزب نیرومند و منسجم و فراگیر است که به صورت عامل پیوند بین دولت و جامعه عمل خواهد کرد و در نهایت پشتیبان هیئت حاکم در اجرای برنامه‌های سیاسی و اجتماعی او خواهد بود. این نظریه، از سوی شاه که درگیر آشتفتگیهای سیاسی و اجتماعی بود و به یک مرکز قدرت نیرومند سیاسی نیاز داشت، مورد قبول قرار گرفت.

ایدئولوگهای مشاور شاه، از این نکته غافل بودند که یک حزب، آن هم دولتی و «شاہنشاهی» در کشوری چون ایران، که مردم، بخصوص روشنفکران، اقدامات هیئت حاکم را با تردید و سوءظن می‌نگریستند، وسیله و ابزار کنترل توده‌ها و به حرکت درآوردن آنها در جهت مورد نظر نیست، بلکه بسان تسمه‌ای است که سنگینی «بار» جامعه و نارضایتی آنها را به هیئت حاکم منتقل می‌کند.

برای پاسخ به فرمایشی بودن سیستم یک‌حزبی، برای آن، دو جناح محافظه‌کار و ترقیخواه ایجاد کردند، که هوشمنگ انصاری و جمشید آموزگار، رهبران دو جناح مزبور بودند. هدف اساسی حزب رستاخیز در یک جمله خلاصه می‌شد؛ تبدیل دیکتاتوری نظامی از کار افتدۀ شاه، به سیستم استبدادی تک‌حزبی دولتی!

حزب رستاخیز موجودیت خود را با سروصدای زیاد اعلام کرد؛ برنامه حزب، پیشرفت و تعالی ایران و مردم به سوی تمدن بزرگ بود. در نشریه «فلسفه انقلاب ایران» گفته شده بود شاهنشاه آریامهر، اندیشه «طبقه» را از جامعه ایران ریشه کن ساخته و همه مسائل طبقاتی و تضادهای اجتماعی را حل و فصل کرده است [...] شاهنشاه تنها یک رهبر سیاسی ایران نیست [...] او، رهبر روحی، فکری و قلبی ملت خود می‌باشد(!)»^{۱۹}

محمد رضا شاه ضمن مصاحبه به یک خبرنگار انگلیسی گفت: «فلسفه حزب رستاخیز براساس دیالکتیک اصول انقلاب سفید بنا شده و در هیچ جای جهان چنین

رابطه ووابستگی بین رهبر و ملت وجود ندارد.»^{۲۰} شاه به رغم این ادعاهای مردم را تهدید می‌کرد که یا در حزب رستاخیز او نامنویسی کنند یا حق زندگی در میهن آباء و اجدادی خود ندارند. وی در یک مورد گفت:

«کسی که وارد حزب جدید سیاسی نشود، دو راه در پیش دارد؛ چنین شخصی یا وابسته به یک سازمان غیرقانونی است، یا به حزب غیرقانونی توده، و به بیان دیگر یک خائن است. این چنین فردی جایش در یکی از زندانهای ایران است، یا اگر مایل باشد می‌تواند همین فردا کشور را ترک کند، بی‌آنکه عوارض خروج بدهد و هر جا بخواهد برود، زیرا ایرانی نیست، جزء ملت نیست و فعالیتهای او، طبق قانون غیرقانونی و مستوجب مجازات است.»^{۲۱}

حزب رستاخیز در سال ۱۳۵۴ سازمان خود را در تهران و شهرستانها توسعه داد. کمیته مرکزی حزب، هویدا، نخست وزیر را به دبیرکلی برگزید؛ تقریباً همه نمایندگان عضو حزب شدند. در وزارت‌خانه‌ها و ادارات دولتی، عضویت در حزب رستاخیز اجباری بود. پنج روزنامه: رستاخیز یومیه، رستاخیز کارگران، رستاخیز کشاورزان، رستاخیز جوانان و اندیشه رستاخیز، ارگان حزب بودند. کمیته مرکزی تهدید کرد کسانی که از قبول عضویت در حزب خودداری کنند، باید پاسخگوی حزب باشند.^{۲۲}

هنگام تشکیل حزب رستاخیز، همه نیروهای مخالف در ایران سرکوب شده بود، ولی در خارج از کشور، نیروهای اپوزیسیون حزب را محکوم کردند. آیت‌الله خمینی نیز طی اعلامیه‌ای، آن را مخالف مصالح ایران و اسلام دانست.^{۲۳}

آخرین انتخابات

انتخابات دوره ۲۴ مجلس شورای ملی، آخرین انتخابات دوران حکومت پهلوی بود. نامزدهای نمایندگی، زیر نظر ساواک و تأیید رئیس اطلاعات شاه، سپهبد حسین فردوست انتخاب شدند. برای هر یک از کرسیهای مجلس، چند تن نامزد شده بودند که

۲۰. کیهان اینترناشونال، ۱۵ نوامبر ۱۹۷۳، مصاحبه با شاهنشاه.

۲۱. روزنامه کیهان اینترناشونال، ۳ مارس ۱۹۷۵، صفحه ۲.

۲۲. کیهان اینترناشونال، ۱۹۷۵ مه ۳۱.

۲۳. تاریخ سیاسی معاصر ایران؛ صفحات ۲۲۶ و ۲۲۷.

همه آنها را شوراهای استانی حزب رستاخیز، و مقامات امنیتی تأیید کرده بودند.^{۲۴} بیش از ۱۰,۰۰۰ تن خود را نامزد ۲۶۸ کرسی مجلس شورا و ۳۰ کرسی سنا کرده بودند. صلاحیت ۸۴۱ تن از این عده که از غربال ساواک گذشته بودند، برای مبارزه انتخاباتی تأیید شد. هیچ نماینده‌ای اجازه زیر سوال کشیدن موضوع نفت، سیاست خارجی و انقلاب شاه و مردم را نداشت. ثبت نام برای رأی دادن، بخصوص برای حقوق بگیران دولتی، تقریباً اجباری بود. امیرعباس هویدا، مدیرکل حزب رستاخیز اعلام کرد که عدم حضور در حوزه‌های انتخاباتی برای رأی دادن، بی‌توجهی به حزب تلقی می‌شود. در شناسنامه رأی دهنده‌گان مهر زده می‌شد. بدین ترتیب حدود ۶/۸ میلیون تن برای رأی دادن ثبت نام کردند. در پایان انتخابات دولت اعلام کرد که تعداد ۱/۵ میلیون تن به کاندیداهای نماینده‌گی مجلس رأی داده‌اند. بدین ترتیب معلوم شد به رغم سختگیریها، تعداد ۱/۵ میلیون تن از ثبت نام کنندگان، در رأی‌گیری شرکت نکرده‌اند.^{۲۵}

اسناد سفارت آمریکا حاکی است که لااقل ۱۰ درصد انتخابات از طریق نفوذ علم، وزیر دربار («دستکاری») شده بود. در همین گزارش آمده است «به هر حال، تغییر در روند انتخاباتی، هیچ گاه این واقعیت را تغییر نمی‌دهد، که پارلمان هیئتی است فاقد نفوذ در فرمول‌بندی و اجرای سیاستها و تنها به صورت یک «مهر پلاستیکی» عمل می‌کند...»^{۲۶}

با همه تلاشی که رژیم برای استحکام ساختار حزب رستاخیز ملی به عمل آورد، دفاتر و شعبه‌های حزب نخستین هدفهایی بودند که در سال ۱۳۵۷ مورد حمله مردم قرار گرفتند. حزب رستاخیز، زودتر از دیگر نهادهای رژیم انحلال خود را اعلام کرد.

۲۴. از ظهور تا سقوط؛ اسناد سفارت آمریکا، جلد اول، صفحه ۲۳۹.

۲۵. ۲۶. همان، صفحه ۲۴۰ و ۲۴۱.

بخش پنجم سیاست سرکوب

از سال ۱۳۵۰ همزمان با برگزاری جشن‌های ۲۵۰۰ ساله پرسپولیس و ظهرور جنبش مسلحانه، محمد رضا شاه که رؤیای «تمدن بزرگ» را در سرمی پروراند، در صدد از میان برداشتن همه مخالفان سیاسی خود، که در رأس آنها چریک‌های مسلح بودند، برآمد. از دیدگاه شاه، مخالفان او منحرفین، مرتعین، کمونیستها، مصدقیها و یاغیان نادان و سبک‌مغز بودند. وی با دادن آزادی عمل به نیروهای امنیتی، و انتظامی در صدد ریشه کن ساختن مخالفان برآمد.

ابزار این سیاست جدید، اعمال سرکوب و ترور بود. توصل به انواع شکنجه‌های قدیم و جدید؛ ربودن مخالفان؛ پرشدن زندانها؛ به کار افتادن دادگاه‌های مخصوص نظامی؛ صدور احکام فوری حبس‌های طولانی و اعدام زندانیان؛ تعقیب و ترور مخالفان یا دزدیدن و کشتن بی‌سروصدای آنان در سیاه‌چالها....

در اواسط دهه ۱۳۵۰، شاه اذعان کرد که در ایران شکنجه معمول و متداول است، وی در یک مورد گفت:

«من، سفاک و خونریز نیستم. من برای کشوم و نسلهای آینده خدمت می‌کنم. و نمی‌توانم به خاطر چند جوان نادان و دیوانه، وقت تلف کنم. من آن نوع شکنجه‌هایی را که مردم به سواک نسبت می‌دهند، باور ندارم؛ من، همه چیز را نمی‌توانم کنترل کنم.»^۱

امیرعباس هویدا، نخست وزیر در سال ۱۳۵۳، با صراحةً به اعمال شکنجه در ایران اعتراف نمود. متن مصاحبه اختصاصی او، با جیمز بیل، استاد دانشگاه آمریکایی و مدیر مرکز مطالعات بین‌المللی «روز» در تاریخ ۳۰ ژوئن ۱۹۷۴ (۱۳۵۳) بدین شرح است:

1. Gerald de Villiers, *The Imperial Shah: An informal Biography*, (Boston: Little, Brown, 1976), p. 259.

جیمز بیل: آقای هویدا؛ شاه در مصاحبه‌ای که چند روز پیش در روزنامه لوموند انتشار یافت، به این نکته اشاره کرد که زندانیان شکنجه می‌شوند.

هویدا: گمان نمی‌کنم شاه گفته باشد که...

بیل: بله، او در مصاحبه‌ای که در لوموند انتشار یافت، دقیقاً گفت که...

هویدا: خیر، به گمانم او گفت ایران همان کاری را می‌کند که دیگر کشورهای جهان می‌کنند.

بیل: شاه گفت در دیگر کشورها شکنجه روانی اعمال می‌شود و ایران به تازگی شروع به اجرای این نوع شکنجه کرده است. این گفته بدین معناست که در ایران تاکنون شکنجه بدنی اعمال می‌شده است. آقای نخست وزیر؛ آیا در زندانهای ایران شکنجه معمول است؟

هویدا: [با خنده ملایم] منظورتان این است که ناخنها را می‌کشند و انگشتان را خرد می‌کنند... اگر مقصودتان این نوع شکنجه‌های است [با خنده] البته، خیر.

بیل: اگر بگوییم اشخاصی را می‌شناسیم که در زندانهای ایران شکنجه شده‌اند، چه می‌گویید؟ کسانی که شلاق خورده‌اند، مضروب شده‌اند و ناخنها یشان را کشیده‌اند.

هویدا: شاید. ولی این کار ما نیست. کار پلیس است. من در کارهای آنها مداخله ندارم، کارهای پلیس جداست. برخی از دانشجویان دانشگاه نیز، همین سؤال شما را با من مطرح کرده‌اند. می‌دانید چه پاسخی به آنها دادم؟

بیل: نمی‌دانم.

هویدا: من به آنها گفتم «بینید، پلیس برای عملیات پلیسی آموزش دیده است. به نظر شما هنگامی که آنها برای پراکنده کردن آشوبگران می‌روند، باید هر کدام، یک شاخه گل با خود داشته باشند؟ خیر، به آنها تعلیم داده شده با چماق راه بیفتند!»

بیل: من با تأسف و دلتنگی متوجه اعمال شکنجه شدم.

هویدا: [با فریاد] شما راه و روش آن را به ما آموختید! شما آمریکاییها و انگلیسیها!

بیل: من به کسی تعلیم نداده‌ام.

هویدا: شما آمریکاییها تعلیم دادید.^۲

در اسناد منتشر شده در سال ۱۳۵۵ از سوی کمیسیون حقوق‌دانان بین‌الملل

به کارگیری شکنجه در ایران تأیید شده است. در این اسناد گفته شده بود: «تردیدی وجود ندارد که سالهای ساواک در ایران، مظنونین را مورد شکنجه قرار می‌دهد. مارتبین انان ذ دبیرکل عضویین الملل در سال ۱۳۵۳ نیز گفت: «هیچ کشوری در جهان، پرونده حقوق بشر آن بدتر از ایران نیست.»^۳

برای اجرای سیاست اختناق، سرکوب و شکنجه، تدارکات لازم تهیه دیده شده بود؛ کمیته مشترک ضد خرابکاری تأسیس گردید. گردانندگان این کمیته مخفف، افسران و درجه داران ارتش و شهربانی و مأموران کارآزموده ساواک بودند که طی سالهای پس از کودتای ۱۳۴۲ در فرمانداری نظامی و زندانها، در سرکوب و شکنجه گری تجارب زیادی کسب کرده بودند. گروهی نیز به وسیله کارشناسان «سیا» و «موساد» آموزش دیده بودند و در شکنجه دادن زندانیان و اقرار گرفتن از آنها، مهارت داشتند؛ افرادی مانند نادری پور، معروف به تهرانی؛ سرهنگ وزیری؛ فریدون توانگری، معروف به آرش؛ هوشنگ ازهندی، معروف به منوچهری؛ عطار پور، یا حسین زاده؛ محمدحسن ناصری، یا عضدی؛ مصطفی هیراد، معروف به مصطفوی؛ منوچهر وظیفه خواه، یا منوچهر؛ احمد بیگدلی؛ رسولی و حسینی.... از شکنجه گران سرشناس کمیته و ساواک بودند.

گذشته از کمیته مشترک، کمیته‌های دیگری در ساواک و زندان اوین تشکیل شده بود که به طور مستقل و یا همکاری با کمیته مشترک فعالیت می‌کردند.^۴ مهمترین وظیفه کمیته مشترک، از اوایل سال ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۶، تعقیب، دستگیری و یا کشتن اعضای گروههای چریک فدائی و مجاهدین و دیگر گروههای کوچک، در تهران و شهرستانها بود. پنج زندان بزرگ برای تمرکز زندانیان سیاسی تدارک شده بود.

ساواک در خارج از کشور، با استفاده از بودجه عظیم خود، همه جا فعال بود. ساواک، با «سیا» همکاری داشت و از طریق وزارت خارجه و نیز وابستگان نظامی ایران در کشورهای اروپایی و ایالات متحده آمریکا، شبکه وسیعی ایجاد کرده بود و فعالیت دانشجویان و ایرانیان مقیم خارج از کشور را زیر نظر داشت.

3. William J. Butler and Georges Leveseur, Human Rights and the legal system in Iran (Geneva: International Commission of Jurist, 1976, p. 22 and Observer, May 26, 1974).

4. عملیات کمیته‌ها منحصر به شکنجه دادن زندانیان و اقرار گرفتن از آنها نبود؛ اعضای کمیته جنایات متعددی نیز مرتکب شدند و زنان و مردان بی‌شماری را سربه نیست کردند، و گاه به طور دسته جمعی افرادی را کشتنند. تیرباران بیشتر جزئی و هشت تن یاران او، که دوره محکومیت خود را می‌گذرانند، در تپه‌های اوین (۲۹ فروردین ۱۳۵۴) نمونه‌ای از این گونه جنایات کمیته و ساواک بود.

بین سالهای ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۳ رژیم شاه در برابر دو تهدید نگران کننده قرار داشت؛ مبارزه با چریکها و مقابله با عناصر مذهبی، به رهبری آیت‌الله خمینی که در نجف (عراق) در تبعید به سر می‌برد. در سال ۱۳۵۱ رژیم با امکاناتی که در اختیار داشت، در صدد برآمد آیت‌الله خمینی را که همچنان اعلامیه‌هایی علیه ستمگریهای شاه صادر می‌کرد، منزوی و بی‌اعتبار سازد و علمای ایران را علیه او برانگیزد، ولی این برنامه با شکست روبرو شد. کوشش رژیم در تغییر سازمان اوقاف و کنترل عواید آن نیز که بخش عمده‌اش زیر نظر روحانیون قرار داشت، یکی دیگر از برنامه‌های رژیم در مقابله با روحانیون مخالف بود. انتصاب سرهنگ عبدالعظیم ولیان، افسر رکن دوم و سواک در تابستان ۱۳۵۲ به استانداری مشهد و نیابت تولیت املاک امام رضا (ع) نیز بخشی از این برنامه بود.

در تابستان ۱۳۵۲، دولت فعالیتهای مذهبی در حسینیه ارشاد را ممنوع اعلام کرد و دکتر علی شریعتی سخنران اصلی آن را بازداشت و به زندان انداخت. حسینیه ارشاد یکی از بزرگترین تأسیسات مذهبی تهران بود. در سالن بزرگ آن، هزاران تن از طبقات مختلف، برای شنیدن سخنان روحانیون سرشناس اجتماع می‌کردند. دکتر علی شریعتی، برجسته‌ترین سخنران حسینیه ارشاد بود. وی نقش مؤثری در بیداری جوانان ایفا کرد. فلسفه سیاسی او، ترکیبی از سنتهای اسلامی، با افکار رادیکالی و انقلابی بود.

پس از بستن حسینیه ارشاد و حبس دکتر شریعتی، فروش کتابهایش ممنوع اعلام شد. آنگاه دولت به بازداشتهای وسیع دانشجویان و دیگر طبقات، بخصوص روحانیون پرداخت که از میان آنها آیت‌الله حسینعلی منتظری، آیت‌الله سید علی خامنه‌ای و حجت‌الاسلام علی اکبر‌هاشمی و فتح‌جانی بودند. در پاییز ۱۳۵۳ حجت‌الاسلام حسین غفاری یکی از طرفداران آیت‌الله خمینی دستگیر و در زندان شکنجه شد و درگذشت؛ مرگ حجت‌الاسلام سعیدی نیز در اثر شکنجه در زندان بود.

رژیم، در برابر چریکهای فدائی خلق و مجاهدین خلق، که پس از واقعه سیاهکل همچنان فعال و تهدیدآمیز بودند، واکنش شدید نشان می‌داد. سواک اقدامات سرکوبگرانه علیه آنها را، به شیوه‌های گوناگون دنبال کرد. در بهار ۱۳۵۰ حدود ۴۰ تن از چریکها و همکاران و هواخواهان آنها دستگیر شدند، ولی از خطر جستگان، آرام نشستند و با تجدید سازمان و ایجاد سلولهای مخفی، به مبارزه علیه رژیم ادامه دادند.

پس از قتل سرتیپ فرسیو، دادستان ارشد و عدم موفقیت در دستگیری شهرام، پسر اشرف بین چریکهای مسلح و مأموران ساواک، برخوردهای شدیدی روی داد.

در سال ۱۳۵۲ سراسر دانشگاهها و مدارس عالی، نا آرام بود؛ در شهر تبریز چند بار دانشجویان تظاهرات برپا کردند و در جریان برخورد پلیس و نیروهای انتظامی چند دانشجو مجروم شدند. در اوخر بهار سال ۱۳۵۳ در گیریهای شدید پلیس و دانشجویان در دانشگاهها و مدارس عالی تهران، خاطره حوادث سال ۱۳۴۱ و حمله به دانشگاه تهران را تجدید کرد. در دانشگاه پهلوی شیراز، نظامیان صدها تن دانشجو را مجروم بازداشت کردند. دانشگاه تهران نیز همچنان سنگر مقاومت و مبارزه بود.

بین سالهای ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۶ در ایران حدود یکصد فقره بمب گذاری شد. در همین مدت، تعداد ۳۴۱ تن چریک و اعضای گروههای سیاسی در مبارزه مسلحانه علیه رژیم شاه جان خود را از دست دادند.^۵

در این دوره، آمریکاییها در ایران، اولین آماج چریکها بودند. در تاریخ ۳۰ نوامبر ۱۹۷۱ (۹ آذر ۱۳۵۰) چریکها در صدد ربودن دوگلاس مک آرتور، سفیر آمریکا در ایران، هنگامی که دیر وقت شب از مهمانی منزل اسدالله علم باز می‌گشت، برآمدند. در ۲ ژوئن ۱۹۷۳ (بهار ۱۳۵۲) و ۲۱ می ۱۹۷۵ (بهار ۱۳۵۴) سر هنگ لویز هاوکینگز، مستشار نظامی آمریکا در ایران و نیز پل شیفر و جک تورنر را هنگامی که با اتومبیل عازم محل کارشان بودند، کشتند. در مرداد ۱۳۵۵ (اوت ۱۹۷۶) سه تن آمریکایی دیگر را که در سیستم الکترونیکی مراقبت (IBEX) کار می‌کردند، در خیابانهای تهران ترور کردند. آمریکاییها در تهران در معرض شناسایی، مراقبت، آزار و اذیت و حمله قرار گرفته بودند.

در اوخر ۱۳۵۳ چریکهای فدایی خلق، یکی از مأموران ایرانی عضو کمیته مشترک را ترور کردند. در اسفند ۱۳۵۳ سرتیپ رضا زندی پور، رئیس کمیته مشترک را کشتند. طی سالهای ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۶ سی و یک فقره بمب گذاری و تهدید انفجار بمب علیه سازمانها و تأسیسات آمریکا در ایران انجام گرفت.⁶

طی دهه ۱۳۴۱ تا ۱۳۵۱ محمد رضا شاه، بحرانهای شدید و تهدیدآمیزی را پشت سر ۵. شرح فعالیت چریکها و برخوردهای مسلحانه آنها با مأموران امنیتی، در فصل «جنگش چریکی» آمده است.

۶. اسناد سفارت آمریکا (لانه جاسوسی) انتشارات دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، جلد سوم، مهرماه

گذارده بود؛ شورش‌های دانشجویان، قیام ۱۵ خرداد، انتقاد شدید روش‌فکران، واکنش مالکان بزرگ، انتظارات آزادیخواهان و اصلاح طلبان، فساد خانواده سلطنتی.... شاه با توصل به وعده و فریب، تهدید و تطمیع، سرکوب مخالفان، و ارائه برنامه رفورم «انقلاب سفید» مدت ده سال، بدون معارض حکومت کرده بود.

شیوه حکومت شاه به‌طوری که گفتیم، فرمانروایی مطلق بود. همه نهادهای مملکت، دستورات او را بی‌چون و چرا اجرا می‌کردند. نخبگان سیاسی که دور او جمع شده بودند باید تنها از او فرمان می‌گرفتند، به بیان دیگر، وزیران و دیگر مقامات بلندپایه، نوکران او بودند. در چنین رژیمی، اطرافیان، برای نزدیکتر شدن به «ارباب» رقابت می‌کردند و ارباب نیز، با استفاده از این وضع آنها را به جان یکدیگر می‌انداخت. این گونه روابط‌ها، در میان خانواده سلطنتی رواج داشت؛ اشرف، که قدرتمندترین عضو خانواده پهلوی بود، پیوسته با زنان شاه، بخصوص با ثریا و فرح اختلاف و منازعه داشت؛ روابط هویدا نخست وزیر، با اردشیر زاهدی، وزیر خارجه و سفیر مورد اعتماد شاه نیز، همواره بحرانی بود؛ نصیری رئیس ساواک با حسین فردوسی رئیس دفتر اطلاعات مخصوص شاه، در کشمکش بودند. در ارتش، فرماندهان نیروهای سه‌گانه، با شاه ارتباط مستقیم داشتند. فرمانده گارد سلطنتی و ستاد آن، تنها از شخص شاه دستور می‌گرفتند.

محمد رضا شاه، با شیوه کنترل مستقیم مسئولان سیاسی و اداری مملکت، حکومت می‌کرد و بدین ترتیب، ابتکار و قدرت تصمیم‌گیری مسئولان اداره مملکت را تضعیف می‌نمود. فساد را رواج می‌داد، چاپلوسی و تملق‌گویی را تشویق می‌کرد و قدر و منزلت نخبگان را تا حد نوکرمانی پایین می‌آورد. آنان که جرئت اظهار عقیده در برابر نظریات شاه داشتند، از کار برکنار می‌شدند و جای خود را به مردان آرام، مطیع و «بله قربان گو» می‌دادند.

نگرانی خاطر شاه، در دهه ۱۳۵۰، منحصر به آینده ایران و حکومتش نبود؛ سخنان او پس از انقلاب سال ۱۳۵۷ حاکی از آن است که در زمینه مسائل خارجی، رابطه با کمپانیهای نفت، کمونیستها، انگلیسیها، آمریکاییها، حزب دموکرات، «سیا» و رسانه‌های خبری بین‌المللی نیز اندیشناک و نگران بوده است.^۷

رویدادهای سیاسی در ایران، که از اوایل دهه ۱۳۵۰ شروع شد، منحصر به امور داخلی نبود؛ تحولات منطقه خاورمیانه، شاه را در صحنه سیاست بین‌المللی درگیر مسائل جدیدی کرد که نتایج آن، در تاریخ سیاسی ایران سرنوشت‌ساز بود.

با تو قراردادی می بندم که تمامش به نفع من و به
ضرر تو باشد. تا زمانی که بخواهم آنرا رعایت
می کنم و هادام که بخواهم، تو باید آنرا رعایت
کنی.

ژان ژاک روسو

فروش جنگ افغانستان

بخش اول

تاریخچه اعزام مستشاران نظامی

فکر خرید جنگ افزار از ایالات متحده آمریکا و اعزام مستشاران آمریکایی به ایران، در سال ۱۳۰۰ شمسی، هنگامی که رضاخان پهلوی وزیر جنگ بود، قوت گرفت. پیش از آن تاریخ قشون (ارتش) ایران از سلاحهای روسی، انگلیسی، آلمانی، فرانسوی و اتریشی استفاده می‌کرد. در تاریخ ۱۹ نوامبر ۱۹۲۱ (پاییز ۱۳۰۰) وان انکرت^۱ کاردار سفارت آمریکا در تهران طی تلگرام محترمانه‌ای به وزارت خارجه آمریکا اطلاع داد که رضاخان، وزیر جنگ تقاضا کرده دولت ایالات متحده تعداد سی هزار قبضه تفنگ، یک میلیون تیر فشنگ، چهار دستگاه زره‌پوش و چهار فروند هوایپما برای ارتش جدید التأسیس ایران به منظور برقرار ساختن امنیت داخلی و نیز ایجادگی در برابر تهدید بشویکها، به ایران بفروشد. در این گزارش، کاردار سفارت آمریکا اظهار نظر کرده بود که فروش جنگ افزار به ایران، مستلزم اعزام مردمیان و مستشاران نظامی است.^۲

وزارت خارجه آمریکا، که در آن موقع تمایل به تغییر اساسی در سیاست خود، مبنی بر عدم مداخله در امور ایران را نداشت، به این درخواست پاسخ مساعد نداد. چارلز ا. هوکز وزیر خارجه به کاردار سفارت آمریکا اطلاع داد که واشینگتن تصمیم به تغییر سیاست خود و مسلح کردن ارتش ایران ندارد.^۳ پس از امتناع آمریکا از فروش جنگ افزار به ایران، سردار سپه (سپس رضاشاه) نیازمندیهای تسليحاتی ارتش ایران را از کشورهای انگلیس، فرانسه، آلمان، سوری، سوئد و چکوسلواکی تأمین کرد.

آمریکاییها در ایران

در جریان جنگ جهانی دوم (۱۹۳۹ تا ۱۹۴۵) متفقین، بی‌طرفی ایران را نقض کردند. صبح روز سوم شهریور ۱۳۲۰ نیروهای مسلح اتحاد جماهیر سوری و بریتانیای کبیر با

1. Van Encret

2—3. Foreign Relations, File 891.24, November 25, 1921.